

بررسی واژگان دامداری در گویش دوانی

عبدالنبی سلامی

مقدمه

نگاه محققانه به تاریخ و فرهنگ مردم ایران دربارهٔ کوچ‌نشینی، فکر را به عمق تاریخ ایران - زمانی که قوم آریایی به فلات ایران کوچید - سوق می‌دهد. اقوام ایرانی، در اصل، کوچ‌نشین بوده‌اند و هنوز هم، در این سرزمین عشایر کوچ‌نشین، هر سال، برای چَرادادن دام جابه‌جا می‌شوند و، در دو سوی مسیر کوچ، دو نقطه برای ییلاق و قشلاق خود برمی‌گزینند.

جامعهٔ یکجانشین ایرانی نتوانسته است آداب و رسوم و فرهنگ آباء و اجدادی خود را تمام و کمال حفظ کند و، به تأثیر زندگی شهری، خواه ناخواه تحول فرهنگی یافته است. اما کمتر دست‌خوش این تحول گشته و الگوی سنتی زندگی و، در نتیجه، میراث فرهنگی نیاکان خود را حفظ کرده است.

بعضی از جوامع روستایی ایران، با تمام سابقهٔ یکجانشینی، به دلیل گله‌داری، هنوز دارای خصوصیات زندگی کوچ‌نشینی هستند، هر چند کوچ از روستا تا چشمهٔ بهارهٔ میاه کوه و درهٔ اطراف روستا باشد. گله‌داران، حتی اگر یکجانشین باشند در مواقع لازم، خانه و کاشانه را رها می‌کنند و همراه گله به دامان طبیعت پناه می‌برند تا دام خود را در مراتع سرسبز بچرانند و تا فصل سرما در آن نواحی به سر می‌برند. بدین‌سان، وابستگی صرف به گله، عامل جابه‌جایی است.

اهلی کردن حیوانات به جوامع گوناگون نسبت داده شده است؛ از جمله اهلی کردن
میش را به عراق، گاو را به یونان و ترکیه، الاغ را به مصر، اسب را به آسیای مرکزی، شتر
یک کوهان را به عربستان و بز را به ایران نسبت داده‌اند. نقوش دیواره غارها و ظروف
سفالی در نقاطی از ایران نشان می‌دهد که متجاوز از ده‌هزار سال پیش، ساکنان این
سرزمین بز را اهلی کرده بوده‌اند.^۱

در نزدیکی روستای بیستون کرمانشاه، مقابل رودخانه گاماسیاب، باستان‌شناسان
غار را به طول ۲۷ متر در سال ۱۳۴۴ شناسایی کرده‌اند که، در آن، آثاری به قدمت
دوره پارینه سنگی میانی (دوره موسترتین) کشف شده است. در میان این آثار، ۲۴ قطعه
استخوان بز و گوسفند وجود دارد و گواهی می‌دهد که یکی از مراکز اولیه اهلی کردن بز و
گوسفند زاگرس مرکزی بوده است.^۲ هم‌چنین کاوش‌های باستان‌شناسی در غار کنجی
(نزدیک خرم‌آباد لرستان) روشن‌گر آن است که ساکنان آن خطه، در حدود نه‌هزار سال
پیش، گندم و جو کشت می‌کرده‌اند و بز و میش را دست‌آموز کرده بوده‌اند.^۳

از کاوش‌هایی که، در چند سال گذشته، در جنوب غربی ایران انجام گرفته چنین
برمی‌آید که احتمالاً نزدیک به هشت‌هزار سال پیش در این منطقه زندگی کوچ‌نشینی
وجود داشته است. در سال ۱۳۵۲، به‌هنگام کاوش یک تپه باستانی در جنوب غربی
اندیمشک، به جایگاه گروه کم‌جمعیتی برخوردند که هشت‌هزار سال پیش فقط به
پرورش بز مشغول بوده‌اند.^۴

هم‌چنان که برخی از ده‌نشینان، به مرور زمان، با افزایش دام و بهره‌وری از منابع
جنبی، احتمال دارد کوچ‌نشین شده باشند، در جهت عکس، چه بسا بعضی از کوچ‌نشینان
کم‌درآمد نیز، با از دست دادن دام‌های خود، زندگی کوچ‌نشینی را رها ساخته و
یکجانشین شده باشند.^۵

دامداری در دوان

مردم روستای دوان با توجه به سابقه ممتدشان در گله‌داری، از نظر آداب و رسوم و زبان

۱) اسکندر امان‌الهی بهاروند، کوچ‌نشینی در ایران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰، ص ۳۲.

۲) صادق ملک شهمیرزادی، ایران پیش از تاریخ، سازمان میراث فرهنگی، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۳۱.

۳) کوچ‌نشینی در ایران، ص ۲۶. ۴) همان، ص ۲۸. ۵) همان، ص ۳۰.

و خلیقات با دیگر مردم نواحی کازرون خویشاوندی ندارند. اینان کوچروانی بوده‌اند که به این روستا کوچ کرده‌اند و در منطقه‌ای کوهستانی، که نسبت به جلگه کازرون سرسبزتر و سردسیرتر است، مسکن گزیده‌اند. اما این یکجانشینی سبب نشده است که عده‌ای از آنان از دامداری بپُرنند و در فصل مناسب گله را تا سر کوه و بر سر چشمه نبرند و فصل گرما را در آن نقطه سردسیر سپری نکنند.

بز در زندگی دامداران دوان نقش اساسی دارد. آنان، برعکس طوایف کوچرو لرستان، بختیاری، قشقایی، به دلیل کوهستانی بودن منطقه و سازگاری بز با طبیعت روستا به پرورش این دام توجه دارند و کمتر دارای میش و گوسفند هستند. آماری که در سه مرحله به دست آمده این واقعیت را نشان می‌دهد.^۶

سال	بز	گوسفند
۱۳۵۵	۷۰۰۰	۳۰۰۰
۱۳۶۰	۴۴۰۰	۶۰۰
۱۳۶۵	۱۱۰۰	۶۸۳

تا سال ۱۳۶۵، در دوان ۳۹ خانوار شغل دامداری داشته‌اند و امروزه از شمار آنها کاسته شده است. دامداران عمده که بیش از صد رأس دام دارند چهار خانوارند. بقیه دامدارانی هستند که شمار دام آنها زیر صد رأس است. جدول زیر شمار دام و دامداران روستا را در سال ۶۵ نشان می‌دهد.^۷

شمار دام (رأس)	شمار گله	جمع دام (رأس)
۲۰۰ تا ۳۰۰	۲	۵۰۰
۱۰۰ تا ۱۷۰	۲	۲۷۰
۵۵ تا ۸۰	۵	۳۴۴
۳۰ تا ۵۰	۷	۲۷۵
۲۰ تا ۲۸	۱۱	۲۴۰
کمتر از ۲۰ رأس	۱۲	۱۵۴
جمع کل	۳۹	۱۷۸۳

۶) لهسایی‌زاده، عبدالعلی و سلامی، عبدالنبی، تاریخ و فرهنگ مردم دوان، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۹۳.
۷) همان، ص ۱۹۴.

هم اکنون شمار دام‌داران عمده دوان ۳ خانوار هستند که هر یک حدود ۶۰۰ دام دارند و عده قلیلی از آنان هر یک دارای چند رأس دام هستند و مجموع دام آنها به صد رأس نمی‌رسد. گله‌های دوان را به تک‌صاحبی و چندصاحبی می‌توان تقسیم کرد.

گله تک‌صاحبی یک چوپان دارد که، اگر جزو خانواده نباشد، از داخل یا خارج از روستا به خدمت گرفته می‌شود و، اگر از خارج روستا باشد، در خانه دام‌دار زندگی می‌کند. قرارداد یکساله است. در این قرارداد، لباس و غذا نیز با دام‌دار است. در مقابل یک‌سال چوپانی، به ازاء هر صد دام، ده بز یا گوسفند (عمدتاً نر) به نام چوپان رقم می‌خورد. در بعضی از قراردادها، علاوه بر این مقداری گندم (حدود ۱۲۰ من، معادل ۶۰۰ کیلو) نیز به چوپان داده می‌شود.

وجود گله چندصاحبی هنوز در دوان مرسوم است. در این نوع گله‌داری، معمولاً شغل اصلی صاحبان دام دام‌داری نیست؛ بلکه، آنان، در کنار کشاورزی (باغ‌داری و کاشت غله)، چندین رأس دام نیز دارند و چند تن از آنان مشترکاً یک چوپان را، با قرارداد یک‌ساله، به خدمت می‌گیرند و دام خود را به او می‌سپارند. در قرارداد، بابت هر رأس دام مبلغی (در سال ۱۳۶۵، این مبلغ ۳۰۰ ریال بوده است)، به عنوان مزد چوپان معین می‌شود که در پایان هر ماه به او پرداخت می‌کنند. مخارج چوپان نیز بین صاحبان دام تقسیم می‌شود. اگر چوپان جایی برای زندگی نداشته باشد، در طی مدت قرارداد، به نوبت، در خانه صاحبان دام به سر می‌برد.

عده‌ای از دام‌داران دوان دام‌های خود را به چادرنشینان قشقای، که معمولاً قشلاق خود را در شرق دوان انتخاب و در منطقه‌ای به نام دشتکو (دشتک) اطراق می‌کنند، می‌سپارند. قرارداد به دو صورت است. صورت اول را نیم‌سوز می‌گویند که، در آن، سود و زیان به تساوی بین دام‌دار و چوپان تقسیم می‌شود. صورت دوم مزدی است که بابت هر رأس دام، غیر از شیر بزها و میش‌ها، به چوپان پرداخت می‌شود. در این قرارداد، چوپان، بابت تلفات دام، غرامتی نمی‌پردازد. معمولاً مردم دوان صورت اول را و چوپانان قشقای صورت دوم را ترجیح می‌دهند.

کوچ دام‌داران به منطقه سردسیر

با گرم شدن هوا، که معمولاً از اوایل خردادماه شروع می‌شود، دام‌داران همراه با خانواده

خود به مناطق کوهستانی کوچ می‌کنند. محل استقرار آنها در نزدیکی چشمه‌های بهاره به نام کُنی (Ko:ni) [= خانی به معنی چشمه]، که در قسمت‌های فوقانی کوه‌های دَلیزو (da:lezu) و گفَتِ بَرَم (gaft-e barm) است. انگیزه کوچ وجود مناطق سرسبز در کوهستان علاقه دام‌داران و پرهیز از جابه‌جایی روزانه در مسیر طولانی است که موجب لاغر شدن دام می‌شود. معمولاً هر چند روز یک‌بار، به نوبت، فردی از یک خانواده به روستا می‌رود و مواد مورد نیاز هر خانواده را به کوهستان می‌آورد. تا اواخر تیرماه، که آب چشمه‌ها رو به نقصان می‌گذارد، دام‌داران در آن‌جا می‌مانند و، پس از خشک شدن چشمه‌ها، به دشتکو نقل مکان می‌کنند که دارای چشمه‌ای دائمی به نام اُبی‌دی (ov-e biḏi = آب بیدی) است و تا اوایل پاییز در آن‌جا می‌مانند و پس از شروع فصل سرما به ده برمی‌گردند.

وظایف اهل خانه

تا گله خارج از روستاست نگه‌داری و همه کارهای مربوط به آن بر عهده مردان و پسران خانواده است. اما وقتی گله به روستا رسید و وارد آغل شد، کارها از شیردوشی گرفته تا تهیه محصولات شیری بر عهده زنان و دختران خانه است. برای دوشیدن شیر، که بلافاصله بعد از ورود گله به خانه انجام می‌گیرد، نقطه‌ای از آغل را به نام دون (dun) انتخاب می‌کنند. زن شیردوش در آن‌جا می‌نشیند و بادیه‌ای پیش رو می‌گذارد. دختر یا پسر نوجوان خانواده یک‌به‌یک بزهای شیرده را پیش می‌آورد و از پشت به زن شیردوش نزدیک می‌کند. در زمان شیردوشی باید دقت شود که بز از قلم نیفتد و مسئول آن کسی است که بزها را به سر دون می‌آورد.

رسم شیربَره (šir ba:ra، شیروره، شیرواره)

این رسم در بسیاری از روستاهای ایران وجود داشته و دارد و، در واقع، نوعی همیاری (تعاون) روستایی است که سابقه‌ای دیرینه دارد. در دوان نیز، این رسم از دیرباز وجود داشته است. معمولاً دام‌دارانی که شمار اندکی بز و میش دارند و مقدار شیر روزانه‌شان کم است و نمی‌توانند از آن ماست و پنیر و دیگر محصولات شیری به دست آورند با هم قرار می‌گذارند که هر روز شیر همه شرکا به یک خانواده تعلق گیرد تا بتوان از آن

محصولات مورد نیاز خانواده را به دست آورد. هر گاه شمار بزهای شیرده مشترکین مساوی باشد به تساوی سهم می‌برند و الا تسهیم به نسبت می‌شود. برای اندازه‌گیری مقدار شیر هر خانواده از قطعه چوبی مدرج به نام نکار (neckâr) استفاده می‌کنند.

از شیرگرفتن بزغاله و بره

برای از شیرگرفتن بزغاله به دو طریق عمل می‌کنند:

۱. در صورتی که شمار بزغاله‌ها زیاد باشد دو دامدار با هم قرار می‌گذارند که هر یک بزغاله‌های آن دیگری را در گله خود نگه‌داری کند. بزغاله‌ها با دورشدن از مادران خود شروع به خوردن علف می‌کنند و از صرافت شیرخوردن می‌افتند.

۲. در طریقه دیگر، دامداران از وسیله‌ای به نام کور (Kever) استفاده می‌کنند. کور چوبی است حدود ۷ تا ۱۰ سانتی‌متر که به دو سر آن دو قطعه نخ وصل کرده‌اند. چوب را طوری در دهان بزغاله قرار می‌دهند که روی زبان قرار گیرد و نخ‌ها را پشت شاخ‌ها می‌بندند. چوب روی زبان مانع از آن می‌شود که بزغاله پستان مادر را بمکد. بدین سان، بزغاله شروع به علف‌خوردن می‌کند و حدود ۲۰ روز بعد کور را از دهان بزغاله برمی‌دارند.

برای از شیرگرفتن بره پشم او را می‌چینند که موجب تغییر قیافه بره می‌شود و میش مادر اجازه نمی‌دهد که بره به او نزدیک شود و شیر بخورد.

مشکو (mašku) و نحوه آماده‌سازی آن

مشکو همان مشکِ مشکه‌زنی است. بهترین مشکو پوست بز ماده‌ای است که بیش از دو بزغاله نرآییده باشد.

برای آماده سازی آن، ابتدا مقداری آرد جو را در آب می‌خیسانند تا به صورت مایعی غلیظ درآید. این مایع را درون پوست می‌ریزند و آن را به قدری هم می‌زنند که سراسر سطح درونی پوست را بپوشاند. سپس پوست را چند لایه روی هم تا می‌زنند و در زیر جُل و پلاسی قرار می‌دهند تا محل آن کاملاً گرم بماند.

پس از سه روز، خمیر درون پوست ترش می‌شود و پوست بویی خاص می‌گیرد. در این هنگام، آن را از زیر پوشش خارج و موهای آن را، که به راحتی کنده می‌شود، از

پوست جدا می‌کنند. باید مراقب بود که همه موهای روی پوست کنده شود و حتی تاری از آن باقی نماند. زیرا وجود مو روی پوست موجب لهیدگی و سوراخ شدن آن می‌شود. پوست را می‌شویند و آن را کاملاً تمیز می‌کنند تا بو برطرف شود. سپس به آن نمک می‌زنند. این بار پوست را باز در زیر جُل و پلاس قرار می‌دهند تا کاملاً نمک‌سود شود. پس از سه روز، آن را بیرون می‌آورند و چوبی از سر آن وارد و از ته آن خارج می‌کنند و طوری آن را به دور چوب می‌پیچانند که کاملاً فشرده و آب آن تماماً چلانده شود. سپس مقداری تَلَه (ta:la، بادام کوهی) را می‌کوبند و می‌جوشانند و مشکورا تا سه روز در آن می‌گذارند. سپس، آب آن را عوض می‌کنند و باز در جوشانده بادام کوهی می‌گذارند و، پس از دو روز، بیرون می‌آورند و در آب جَفَت (jaft، پوست قهوه‌ای روی دانه بلوط) می‌خیسانند. این آخرین مرحله آماده‌سازی مشکو در محلول‌های تلخ بادام کوهی و بلوط است. پس از آن، مشک را به مشک‌دوز می‌سپارند که آن را بدوزد.

نحوه دوخت مشکو با دوخت مشک معمولی فرق دارد. مشک‌دوز دوپای جلویی مشکورا به دو سر قطعه چوبی (حدود ۳۰ سانتی‌متر) و دو پای عقبی را به قطعه چوبی دیگر می‌دوزد و مشکو با این دو چوب به مَلار (malâr، سه‌پایه مشکه‌زنی) آویزان می‌شود.

مردم معتقدند، اول‌بار که مشکو برای مشکه‌زنی آماده می‌شود، باید مقداری دوغ آماده در آن بریزند و، پس از مدتی، تکان‌دادن، دوز روز بگذارند تا، به اصطلاح، بو بخورد و گِغِفُو (gefgefu) نشود. هم‌چنین، اول‌بار که ماست به داخل مشکو می‌ریزند تا مشکه‌زنی کنند، هفت دختر، به نام هف دخترن، باید این عمل را انجام دهند، و به هنگام مشکه‌زنی دسته جمعی بخوانند:

قُلْمَبِه دُو قُلْمَبِه دُو هَمَه شَه کَرَه یِه پِچَشَه دُو

(qolomba du qolomba du hama-ša kara ya peča^۸-ša du)

«قلمبه دو (صدایی که از به هم خوردن دُوغ درون مشکو به گوش می‌رسد) همه‌اش کره، کمیش دُوغ».

۸) در گیلکی نیز، i-piče به معنای «کمی» است.

موچینی - پشم چینی

حدود ده روز که از بهار گذشت، میش‌ها و بزهایی را که باید پشم و موی آنها چیده شود به سر چشمه می‌برند و می‌شویند و، در همان روز، پشم و موی آنها را در محوطه صافی می‌چینند. برای چیدن پشم گوسفند، او را می‌خوابانند و با طنابی دست و پایش را می‌بندند و، با قیچی مخصوص به نام چیرَه (çe:ra)، شروع به چیدن پشم می‌کنند. مهارت در این کار بسیار مهم است؛ زیرا تیغه قیچی نباید پوست حیوان را زخمی کند. برای چیدن موی بز به خواباندن و بستن دست و پای او نیازی نیست. موی بز را ایستاده می‌چینند و، برای مهارکردن، کافی است فرد دیگری ریشش را بگیرد تا او آرام بماند.

به هنگام پشم‌چینی، هیچ سواری نباید از جایگاه آن عبور کند؛ زیرا گوسفند یا بزی که در حال پشم‌چینی است می‌ترسد و دل درد می‌گیرد و احتمالاً تلف می‌شود. بنابراین کسی را می‌گمارند که بر سر راه بایستد و مراقب باشد که سوار نزدیک نشود.

محصولات شیری

محصولات شیری انواع متعدد دارد که ذیلاً شرح داده می‌شود.

آغز (âyez)

برای تهیه آغز، شیر بز یا میش تازه‌زاییده را با مقداری از شیر بز که حدود ده تا پانزده روز پیش از آن زاییده است مخلوط می‌کنند و حرارت می‌دهند. در تمام مدتی که شیر حرارت می‌بیند باید آن را بلاانقطاع هم زد. شیر، پس از آن‌که به جوش آمد، غلیظ می‌شود و، به اصطلاح، می‌بندد. در این موقع، باید آن را از روی اجاق برداشت و در محل مناسب گذاشت تا سرد شود. در صورتی که بیش از اندازه بجوشد می‌برد و به آب سبزرنگ بی‌مصرفی تبدیل می‌شود.

پنیر

شیر را از پارچه نازکی می‌گذرانند تا خاشاکی که احتمالاً در هنگام دوشیدن در آن افتاده گرفته شود. شیر مخصوص پنیر باید سرد باشد. در صورتی که، بلافاصله بعد از

دوشیدن، مایه زده شود پنیری ترش و مستخلخل (سوراخ-سوراخ) به دست می‌آید. بنابراین، پس از مایه‌زدن، پنیر را، که حدوداً بعد از نیم ساعت می‌بندد، در کیسه‌های متقال، هر یک به گنجایش حدود نیم کیلو پنیر می‌ریزند و آن را در سطحی صاف (مثل سینی) قرار می‌دهند و وزنه‌ای سنگین روی هر یک می‌گذارند تا آب آن خارج شود. مایه پنیر دو نوع است: یکی ماده‌ای است که در شکمبه بزغاله شیرخوار وجود دارد. برای به‌دست‌آوردن این ماده، بزغاله را سر می‌برند و شکمبه‌اش را بیرون می‌آورند و سوراخ می‌کنند و مقداری نمک درون آن می‌ریزند و آن را آویزان می‌کنند تا کاملاً خشک شود. ماده خشک‌شده را از درون شکمبه بیرون می‌آورند و درون کیسه‌ای پارچه‌ای می‌ریزند. کیسه را درون ظرف شیر می‌گذارند و پس از کمی خیس خوردن با اندکی فشار مقداری مایه درون شیر ریخته می‌شود. شیر می‌بندد و به پنیر تبدیل می‌شود. دیگری شیرۀ درخت انجیر است. پارچه‌ای را به شیرۀ انجیر خام یا شیرهای که از تنۀ درخت انجیر تراویده می‌شود آغشته می‌کنند و، هر بار که بخواهند مایه بزنند، این پارچه را درون ظرف شیر می‌گذارند و با فشار دادن پارچه و تراوش مقداری شیرۀ انجیر شیر می‌بندد و به پنیر تبدیل می‌شود.

ماس (mâs، ماست)

شیر را، پیش از جوشاندن، از پارچه نازکی می‌گذرانند و حرارت می‌دهند. پس از اندکی جوشیدن می‌گذارند تا ولرم شود. آن‌گاه، مقدار معینی ماست (هر یک من معادل پنج کیلو، یک نعلبکی) را با کمی شیر خوب مخلوط می‌کنند و درون ظرف شیر می‌ریزند و کاملاً آن را هم می‌زنند. سپس، ظرف را زیر پوششی از گلیم و جاجیم قرار می‌دهند تا یک‌بارۀ سرد نشود. پس از چند ساعت، ظرف را از زیر پوشش بیرون می‌آورند و ظرف ماست را در جای خنک قرار می‌دهند تا کاملاً سرد شود. در صورتی که شیر زیاد بجوشد یا، به‌هنگام مایه‌زدن، گرمی آن بیشتر از حد معمول باشد، ماست ترش می‌شود.

دو-کِرَه (du-kerâ، دوغ و کره)

ماست تازه را در مَشکو می‌ریزند، به مقدار کافی آب به آن اضافه می‌کنند و بعد مشکو را به مَلار (malâr، سه‌پایه مشکه‌زنی) آویزان می‌کنند و آن را حدود نیم‌ساعت تاب

می دهند، به طوری که ماستِ درون مشکو کاملاً هم بخورد. در اثر حرکت مداوم، کره از دوغ جدا می شود و رو می آید.

محتوای مشکو را درون بادیه (ظرف مسی دهانگشاد) می ریزند و کره آن را جدا می کنند. گاهی اوقات، کره از دوغ جدا نمی شود، که اصطلاحاً آن را *گرگرو* (ger geru) می گویند، یعنی که در کار گره افتاده است. این مشکل را، که در اثر سردی بیش از حد ماست پیش می آید، از دوراه حل می کنند: یا مقداری آب گرم به آن اضافه می کنند و بعد مدتی مشکو را می زنند؛ یا در نزدیکی ملار آتشی روشن می کنند و ماست درون مشکو کمی گرم و کره از دوغ جدا می شود.

لرک (lerek، لور)

پس از آن که کره را از دوغ جدا کردند، دوغ را در ظرفی می ریزند و روی اجاق حرارت می دهند تا بجوشد. در این حالت، ماده لبنی دوغ به صورت کف روی مایع دوغ قرار می گیرد. در این موقع، ظرف را از روی اجاق برمی دارند و در جای خنک می گذارند تا سرد شود. پس از سرد شدن، آن را در کیسه ای می ریزند تا آب سبز آن خارج شود. در صورتی که ماست تازه و شیرین باشد لوری مرغوب به دست می آید که به صورت گلوله ای ریز و بدون آب است. ولی، هرگاه دوغ از ماستی ترش به دست آمده باشد، لور نامرغوب و آب دار و لیز می شود که به آن *چوکلی* (čukali) می گویند. هرگاه لور را برای فروش بخواهند تهیه کنند، ترجیح می دهند که به صورت چوکلی باشد تا سنگین تر گردد.

کشک (kašk)

برای تهیه کشک، از لور چوکلی استفاده می شود. مقداری لور را در ظرفی می ریزند و نمک به آن می افزایند و آن را کاملاً چنگ می زنند، به اصطلاح آن را *خَس* (xass) می دهند. سپس، هربار، مقداری به اندازه یک دانه انجیر از آن را در کف دو دست می گردانند تا گلوله شود. گلوله ها را در سینی کنار هم می چینند و در آفتاب قرار می دهند تا خشک شود. برای خوشمزه تر شدن کشک، معمولاً مقداری زیره کوبیده به آن اضافه می کنند و چنگ می زنند تا کاملاً مخلوط شود. این نوع کشک مرغوب سفارشی، برای سوغات و ارمغان است.

رِچا (re:câ)

مادهٔ اولیهٔ رِچا همان لور است با این تفاوت که مقداری زردچوبه و موسیر خردشده و سیاه‌دانه به آن اضافه می‌کنند. رِچا به دلیل چاشنی‌هایی که در آن وجود دارد، به ذائقهٔ کسانی خوش‌تر است.

قاره (qâra، قره‌قروت)

آب اضافی لور را در ظرفی می‌ریزند و حرارت می‌دهند تا بجوشد. مدتی که از جوشیدن گذشت و آب لور بخار شد، مقداری آرد به آن اضافه می‌کنند تا به حالت خمیری درآید. سپس خمیر را سرد می‌کنند. مادهٔ قره‌قروت قهوه‌ای رنگ و سفت به دست می‌آید که هر چه رنگ آن به قرمزی نزدیک‌تر باشد مرغوب‌تر است.

بیماری‌های دام

بهداشت آغل یکی از عوامل مهم پیش‌گیری از بیماری‌های گوناگون دام به شمار می‌رود. شاید هیچ کاری به اندازهٔ تمیزکردن آغل، برای دام‌دار، پرزحمت نباشد. به‌خصوص، در زمستان، که به دلیل ماندن دام طی روزهای متوالی بارانی در آغل، کف آن خیس و پوشیده از فضولات می‌شود. چنانچه زیر پای دام هر روز جارو نشود، موقعی که دام در آغل استراحت می‌کند، پوستش با فضولات و آلودگی‌های کف آغل آغشته می‌گردد و سبب بیماری‌هایی می‌شود.

بیماری‌های شایع دام به شرح زیر است:

۱. رِزَرَه (re:za:ra، اسهال)

نوعی بیماری است که، در اثر آن، فضلهٔ دام اسهالی و کاملاً آبکی می‌شود. گاهی این بیماری به قدری طول می‌کشد که تمامی آب بدن دام دفع می‌شود و، در نهایت، دام تلف می‌شود. طب سنتی در مورد این بیماری راهی برای مداوا نیافته است؛ اما، امروز، با تزریق دارو آن را مداوا می‌کنند.

۲. اُولَه (ôla، آبله)

تاول‌هایی است شبیه به آبله در انسان که تمامی سطح بدن دام را فرامی‌گیرد. مو یا پشم مانع آشکار شدن این تاول‌ها می‌شود؛ لذا، معمولاً، دام‌دار از روی تاول روی پوزه دام متوجه می‌گردد. برای مداوای این بیماری، دام را داغ می‌زنند و هم‌چنین به او آب انجیر می‌خورانند تا هر چه تاول هست بیرون بریزد. در صورتی که تاول‌ها بیرون نریزد، صورت دام را به شکل دانه‌های انگور می‌پوشانند و مطمئناً دام تلف می‌شود.

۳. گری (gar-i)

چند عامل زمینه‌ساز موجب بیماری گری می‌شود. گرسنگی، لاغری و، مهم‌تر از اینها، رعایت‌نشدن بهداشت آغل است.

گری را از راه‌های زیر مداوا می‌کنند:

– روغن شَمِکِ کُیِی (šamek-e koyi) (شیرابه روغنی درختی که قبلاً به عنوان سوخت برای روشنایی به کار می‌رفت^۹) را چند روز روی پوست و محل زخم می‌مالند، معمولاً، پوست به مرور نرم می‌شود و دام بهبود می‌یابد.
– هرگاه روغن شَمِکِ کُیِی در دسترس نباشد، از روغن سوخته موتور استفاده می‌کنند. تا چند روز، مقداری از آن را روی پوست دام می‌مالند، عوارض بیماری التیام و بیماری بهبود می‌یابد.

مَندُو (mandô)

نوعی روغن است که بر بیماری گری تأثیر موقت دارد و در مواقع ضروری از آن استفاده می‌شود. مالیدن آن به دفعات بسیار و در مدت طولانی موجب بهبود بیماری می‌گردد. اما، اگر مداوا را بی‌موقع قطع کنند، بیماری عود می‌کند.

– گردی سفید را، که اداره کشاورزی در اختیار دام‌داران قرار می‌دهد، در آب حل می‌کنند و با پنبه یا قطعه پارچه‌ای به زخم می‌مالند. این دارو ظاهراً تأثیر عمیق بر زخم

۹) برای به‌دست آوردن این روغن، در زمستان، پوست خشک جداشده از تنه درخت را گرد می‌آورند و در دیگی می‌ریزند و در میان دیگ کاسه‌ای قرار می‌دهند و در دیگ را می‌گذارند. در اثر حرارت، روغن پوست متصاعد می‌شود و به در دیگ می‌نشیند و از وسط آن به درون کاسه می‌چکد.

نمی‌گذارد و دام‌داران از آن رضایت ندارند.

۴. تَوْقَه (tevqa ، فلیج دام)

این بیماری موجب تورم سُم دام می‌شود. دام‌داران تاکنون مداوایی برای این بیماری نیافته‌اند و یگانه علاج را استراحت دام در آغل می‌دانند. دام مبتلا به آن قادر نیست که روی پا بایستد و یا حرکت کند. این بیماری، اگر حاد نشده باشد، احتمال بهبود دارد؛ اما غالباً پیشرفت کرده به شکم دام نیز سرایت می‌کند و آن را متورم می‌سازد و دام می‌میرد. دام‌دار، اگر، در همان ابتدای بیماری متوجه گردد، دام را سر می‌برد و از گوشت آن استفاده می‌کند.

۵. کالوس زِدگی (kâlus-zađegi)

کالوس گیاهی است که بز، شدیداً به آن علاقه دارد و، هرگاه، بوته به گل‌نشسته آن را بخورد، مردمک چشمش سفید می‌شود و کور می‌گردد. علاوه بر این، ماده این گیاه بر جگر دام تأثیر می‌گذارد و موجب مرگ می‌شود. دام‌داران معتقدند که بزهای دارای موی سفید مثل بُزِ شَکَر (šekar) و اَلوس (alus) سریع‌تر، با خوردن این گیاه، بیمار می‌شوند. برای مداوای آن، ماست را با گرد زنجبیل مخلوط می‌کنند و چندبار در چشم بز بیمار می‌کشند، چشم التیام می‌یابد و بُز به گله باز می‌گردد.

نام‌های دام در جامعه دام‌دار دوان

در میان واژگان گویش دوانی، واژه‌های بسیاری مربوط به دام و دام‌داری وجود دارد. عمده این واژه‌ها نام‌هایی است که به اعتبار سِن، جنس، رنگ و شکل به دام داده‌اند تا بازشناخت انواع آنها آسان گردد. مهم‌ترین تفاوت در بزها از حیث شکل گوش و رنگ پوست.

نام‌های بُز بر حسب اندازه گوش و رنگ مو

الوس (alus)، بز که نیمی از بدنش سفید و نیم دیگر سیاه باشد
بَل bal، بز سیاه با گوش‌های پهن و افتاده

بَل جَوور (bal javur)، بزگوش پهن که رنگ بدنش سیاه و حنایی باشد
بَل چال (bal čâl)، بزگوش پهن سیاه‌رنگ و پیشانی سفید
بَل شکر (bal šekar)، بزگوش پهن سفیدرنگ (به رنگ شکر)
بَل نارک (bal nârek)، بزگوش پهن که رنگ صورت و پاهایش حنایی باشد
بَل نارکِ کُوگی (bal nârek-e kôg-i)، بزگوش پهن با پاهای حنایی‌رنگ و بدن خال‌دار شبیه کبک
بَل نارکِ خُرُمیی (bal nârek-e xormo-yi)، بزگوش پهن با صورت و پاهای حنایی متمایل به قرمز
بَلوَزَه (balô za)، بز سیاه دارای گوش‌های پهن و خال‌دار
پَتَه (petta)، بز سیاه دارای خال‌های سفید که در سراسر بدنش پخش باشد
تال (tâl)، بز خاکستری
تالک (tâl lek)، بزغاله خاکستری
جَوور (javur)، بز سیاه دارای گوش‌های حنایی‌رنگ
چال (čâl)، بز سیاه پیشانی سفید
سِه (se:)، بز سیاه با گوش‌های بلند و افتاده
سِه چال (se:čâl)، بز سیاه گوش‌بلند پیشانی سفید
سِه جَوور (se:javur)، بز سیاه دارای گوش‌های بلند و حنایی‌رنگ
سِه شکر (se:šekar)، بز سفید دارای گوش‌های بلند و افتاده
سِه گُش پِن (se:goš pen)، بز سیاه گوش‌پهن
شکر (šekar)، بز سفید (شکری‌رنگ)
کُر (kor)، بز سیاه ریزگوش
کُر چال (کُر چالک) (kor čâl (-ek))، بز سیاه ریزگوش پیشانی سفید
کُر چتری (kor čatr-i)، بز سیاه ریزگوش که موهای روی پیشانی‌ش چتری باشد
کُر شکر (kor šekar)، بز سفید ریزگوش
کُر نارک (kor nârek)، بز سیاه ریزگوش با پاهای حنایی‌رنگ
کُر نارکِ خُرُمیی (kor nârek-e xormo-yi)، بز سیاه ریزگوش با پاهای خرمایی‌رنگ
کُر نارکِ کُوگی (kor nârek-e kôg-i)، بز سیاه ریزگوش کوچک با بدن خال‌دار شبیه به کبک
کُرُوَز (korô za)، بز سیاه ریزگوش خال‌دار
کُرُوَز جَوور (korô za javur)، بز سیاه با گوش‌های ریز خال‌دار و صورت حنایی‌رنگ
کُرُوَز نارک (korô za nârek)، بز سیاه ریزگوش با صورت و پاهای حنایی
کیل (kel)، بزگوش بریده
کِمَر (kemar)، بز سیاه با طوقی سفید به پهناى حدود یک و جب به دور کمر
گُش پِن (goš pe:n)، بز سیاه گوش‌پهن

گُش خنجرِی (goš xanjar-i)، بز سیاه دارای گوشِی شبیه به خنجر
نارِک (nârek)، بز سیاه‌گر با خطی قهوه‌ای بر صورت و پاها
نارِکِ کُوگی (nârek-e kôg-i)، بز سیاه با خطی قهوه‌ای بر صورت و پاها و بدن خال‌دار مثل بدن کبک
هُل (hol)، بز سیاه بدون شاخ
هُلِ لَمِ شِکَر (hol bal šekar)، بز گوش‌پهن بدون شاخ و سفیدرنگ
هُلِ شِکَر (hol šekar)، بز بدون شاخ و سفیدرنگ
هُلِ سِشِکَر (hol se:šekar)، بز بی‌شاخ گوش‌بلند و سفیدرنگ
هُلِ کُرِ شِکَر (hol kor šekar)، بز بی‌شاخ ریزگوش سفیدرنگ

نام‌های بز ماده بر حسب سن

کَـرَک (ka:rek)، بزغاله (تا حدود یک‌ساله)^{۱۰}
تیشتر (tištar)، بز ماده بالای یک‌سال که نزاییده باشد^{۱۱}.
تِیْ بَز (tiya boz)، بز ماده که یک یا دو بزغاله زاییده باشد.
می زرد (mi zard)، بز ماده نزاییده که آماده جفت‌گیری باشد. (← تیشتر)
بُز (boz)، بز ماده که بیش از دو بزغاله زاییده باشد.

نام‌های بز نر بر حسب سن

کَـرَک (ka:rek)، بزغاله (تا حدود یک‌ساله)
شیرکن (širkan)، بز نر جوان اخته‌شده^{۱۲}
شیرکن دُبُر (širkan-e do bor)، بز نر دوساله اخته‌شده
چَعَل (če'al)، بز نر بالای یک‌سال و نیم آماده جفت‌گیری
چَپیش (čapiš)، بُز نر بالای دوسال (بُز نر گله)

۱۰ تا زمانی که نشانه‌ای از بلوغ در بزغاله به چشم نخورد، نر و ماده آن را «کَـرَک» (ka:rek) می‌نامند.

۱۱ در گویش دوانی، به بز کوهی نزاییده (هم‌سن تیشتر) جینگ (jinga) می‌گویند.

۱۲ برای اخته‌کردن بز نر زیر یک‌سال، به شرح زیر عمل می‌کنند:

بزغاله را می‌خوابانند و بیضه آن را مدتی مالش می‌دهند (شاید برای ایجاد بی‌حسی موضعی). سپس پوست بیضه را با تیغ می‌شکافند و بیضه را در دست می‌گیرند و با یک ضربه به پایین می‌کشند. بیضه بارگ و پی جدا می‌شود. آن‌گاه، قسمت شکافته‌شده را در آب‌نمک می‌گذارند تا ضدعفونی شود و آن را بخیه می‌زنند. حیوان را چند روز در آغل نگاه‌داری می‌کنند تا محل بخیه التیام یابد. هرگاه این عمل درست انجام نگیرد، احتمال ازبین‌رفتن حیوان قوی است. هرچه سن بزغاله کمتر باشد، عمل موفق‌تر خواهد بود. بزغاله معمولاً در چهارماهگی بهترین موقعیت را برای اخته شدن داراست.

پازَن دُبَر (pâzan-e dobor)، بز نر بالای دوسال (بزرگ‌تر از چپیش، حدود سه‌ساله)
پازَن (pâzan)، بز نر بالای سه سال و بالاتر (← شاهاز)

نام‌های گوسفند بر حسب اندازه گوش و رنگ پشم

بور گُش بلند (bur-e goš boland)، گوسفند قرمز گوش بلند
پِی سِی گُش بلند (pise-ye goš boland)، گوسفند خال‌دار گوش بلند
سی سار گُش بلند (sisâr-e goš boland)، گوسفند سفید گوش بلند
کاله گُش بلند (kâl-e goš boland)، گوسفند سیاه گوش بلند
کُر بور (kor-e bur)، گوسفند قرمز ریز گوش
کُر پیس (kor-e pisa)، گوسفند خال‌دار ریز گوش
کُر سی سار (kor-e sisâr)، گوسفند سفید ریز گوش
کُر کال (kor-e kâl)، گوسفند سیاه ریز گوش
کُر کُو (kor-e kovu)، گوسفند سفید متمایل به سبز و ریز گوش
کُوی گُش بلند (kovu-ye goš boland)، گوسفند سفید متمایل به سبز و گوش بلند

نام‌های گوسفند ماده بر حسب سن

پَر مَبَلِک (berambolek)، بره نوزاد (نر یا ماده)
پَرَه (bera)، بره (نر یا ماده)
شِیَشَک (šišak)، گوسفند ماده که زاییده باشد.
مِیش (me:š)، میش (گوسفند ماده که زاییده باشد).

نام‌های گوسفند نر بر حسب سن

پَرَه (bera)، بره
کُوه (kova)، گوسفند نر بالای دو سال
غُوج (ʔuč)، قوچ (گوسفند نر بالای سه سال)

دیگر واژه‌های دام‌داری در گویش دوانی

اَبَر اَمِدَن (abar amedān)، حالتی که در دام ماده برای جفت‌گیری با دام نر آشکار شود.
اَـر (a:r)، گوشت بدون چربی و استخوان
اَکارد اَمَدَن (akârd amedān)، وضعیتی ناگهانی که مثلاً در اثر خوردن علوفه مسموم و... برای دام پیش آید و اگر آن را سر نَبُرند می‌میرد (این اصطلاح شاید به سربریدن دام با کارد برای حرام‌نشدن آن اشاره داشته باشد).

اُوشا (ôšâ) ، آغل صحرایی که با شاخه‌های گیاه محصور شده باشد.
 بادَی (bâđya) ، ظرف مسی دهانه‌گشاد مخصوص شیردوشی
 بُرمَ (borma) ، علوفه خشک دسته‌شده مخصوص مصرف دام در زمستان
 بَل (bal) ، دارای گوش‌های پهن و افتاده
 بور (bur) ، دارای پشم قرمز
 پاچ (pâča) ، پاچه بز و گوسفند
 پَر (parra) ، دوک پشم‌ریسی
 پَس ماز (pas mâza) ، گوشت راسته بز و گوسفند
 پَشک (peš ek) ، استخوان
 پشمینه (pašmina) ، جنس گوسفند (نر و ماده)
 پیس (pisa) ، خال‌دار
 پیشک (pišk) ، بشکل، فضولات دام (بز و گوسفند)
 تال (tâl) ، دارای موی خاکستری
 تُنگیک (tongek) ، کنده قصابی مخصوص تکه کردن استخوان
 تیرکی کِمَر (tiraki kumar) ، ستون فقرات
 تیری (tiri) ، طنابی به طول حدود ۳ متر که، به فواصل مساوی، ۵ تا ۶ قطعه طناب دیگر به شکل حلقه بدان وصل شده باشد. دو سر طناب اصلی را به دو نقطه دیوار میخ می‌کنند و برای دورنگه داشتن بزغاله‌ها از مادر هر حلقه را به گردن یک بزغاله می‌اندازند.
 جگر اسپه (jegar-c espe) ، شش گوسفند و بز
 جنگی (jang-i) ، بز یا قوچی که عادت به شاخ‌زدن داشته باشد.
 جَوور (javur) ، دارای مویحنایی رنگ
 جینگ (jinga) ، بز کوهی نژادیده
 چار سُمبُلک (čâr sombolek) ، چهار دست و پای بز و گوسفند
 چار سُمبُلوک (čâr somboluk) ، ← چار سُمبُلک
 چال (čâl) ، پیشانی سفید
 چَرا (čarâ) ، چرای دام
 چِرِه (če:ra) ، قیچی پشم (مو) چینی
 چِرک (tse:rek) ، چرخ نخ‌ریسی
 چوپن (čupen) ، چوپان
 چوپو (čupu) ، ← چوپن
 چودار (čudâr) ، آن‌که برای خرید دام به مناطق سفر کند

خایاک (xâyak)، دُنبلان گوسفند و بز نر

خِیگ (xe:g)، خِیگ

خِی گول (xeygul)، خِیگ کوچک که محتوای آن به مصرف روزانه می‌رسد.

خِی نیک (xinik)، طحال

داغ (dâʎ)، علامت مشخصه دام‌دار که بر پیشانی یا پشت گوش دام به صورت داغ حک می‌شود.

دان دان (dân dân)، صوتی که شیردوش، به هنگام دوشیدن شیر، برای آرام‌گرفتن بز یا میش آن را به تکرار ادا می‌کند.

رِ- (re:)، مدفوع بز و گوسفند در بیماری اسهال

رِم (rema)، رَمه، گَله

روی سَرِ جِگَر (ru ðe-ye sar jegar)، محل اتصال روده کوچک به روده بزرگ

زَنگ (zang)، زنگی برنجی مخصوص گله که به گردن شاهاز (šâhâz) می‌آویزند. معمولاً این زنگ دارای صدایی است که برای چوپان و بزهای گله آشناست و، در حقیقت، عاملی است برای هماهنگی حرکت گله در مسیر یا منطقه چرا.

زَنگُل (zangol)، زنگوله‌ای برنجی که به گردن بزغاله یا بره اندازند

سِ- (se:)، دارای گوش بلند (بلندتر از گوش بِل)

سُسیک (sosek)، سُش گوسفند و بز (جگر سفید)

سگ مَخْرُوک (sag maxaruk)، اثنی عشر

سُمبُلِک (sombolek)، سم بز و گوسفند

سُمبُلُوک (somboluk)، ← سُمبُلِک

سی سار (sisâr)، دارای پشم سفید

شاتور (šâtur)، ساطور قصابی (درگویش دوانی، به تبر، تَوَر tevar گفته می‌شود. ممکن است šâtur هم در اصل šâ-tevar بوده باشد).

شاخ (šâx)، شاخ

شاخِک (šâx-ek)، شاخ کوچک، شاخ بزغاله

شاهاز (šâhâz)، بز نر (پازنی) که جلودار گله است و معمولاً زنگی به گردنش می‌آویزند. این بز به انتخاب چوپان از جوانی برای جلوداری تربیت می‌شود که آهنگ حرکت گله را تنظیم کند.

شِکَر (šekar)، دارای موی سفید (شکری)

شیرِ آغُزِی (šir-e âʎez-i)، شیر غلیظ بز تازه‌زاییده

شیرِ اِسپ (šir-e espe)، شیر معمولی

شیربُور (šir bor)، از شیر گرفتن بزغاله و بره

غُوجِ جَنگی (ʎuĉ-e jang-i)، قوچی که شاخ بزند و کسی جرأت نزدیک شدن به آن نداشته باشد

قائِم (qâ tma)، نخ مویین مخصوص بافت چادر سیاه عشایر، جوال و خرجین و نظایر آنها
قاش (qâš)، آغل تابستانی بز و گوسفند که با شاخ و برگ گیاهان محصور شده باشد ← **اوشا**
قُلاو (qollâ v)، قلاب مخصوص آویزان کردن لاشه گوشت در قصابی
قَناره (qanna ra)، قلابی که لاشه دام را بدان آویزند (← **قُلاو**)؛ کپر قصابی
کارد (kârd)، کارد قصابی
کال (kâl)، دارای پشم سیاه
کالوسی (kâ lus-i)، بزى که، در اثر خوردن گیاه کالوس، از چشمش مرتب آب بیاید
کپر قساوی (kepar-e qassâv-i)، کپری کوچک که در گذرگاه‌ها یا میدان‌های روستا برپا می‌کنند و
گوشت روزانه مصرفی را به فروش می‌رسانند.
کُچی کُچی (koči koči)، لفظی که برای جلب بز و گوسفند به تکرار ادا می‌کنند
کُر (kor)، گوش کوتاه
کِل (kel)، گوش بریده
کُل (kola)، آغل گوسفند (به مرغانی نیز می‌گویند)
کُلی بزی (kole-y boz-i)، آغل بز و گوسفند
کُلی کَرکی (kole-y ka:rek-i)، آغل بزغاله
کُل گُیی (kalla go-yi)، مشکی که، در اثر پارگی مکرر، هر بار قسمتی از آن بریده و طول آن کم و گردد و
کوتاه (شبیبه به سر گاو) شده باشد.
کُمک (kom-ek)، شکمبه، سیرابی، شیردان
کِنه (kena)، چوب خط قصابی، قطعه چوبی حدود ۳۰ سانتی متر که قصاب، به‌ازاء هر بار خرید گوشت
(به مقدار معین، مثلاً نیم کیلو)، با کارد قصابی در طول آن علامت می‌زند. این علامت‌ها به منزله
صورت حساب مشتری است که باید بعد از پرشدن چوب خط تسویه گردد.
کَنگول (kangul)، مشک بسیار کوچک، ظرف مخصوص آب روزانه چوپان ← **مشکول**
کُوشک (kôšek)، قسمت شاخی سُم دام که به هنگام پختن آن را جدا می‌کنند. چون توخالی و شبیه به
کفش است بدین نام نامیده شده است.
کُوو (kovu)، دارای پشم سفید مایل به سبز
گاتال (gâtâl)، مشک بسیار بزرگ (در بزرگی به گاو تشبیه شده است)
گُردیک (gordik)، قلوه بز و گوسفند
گُسی (gosi)، محل استقرار مشک آب که معمولاً طاقچه‌ای است و سایبانی از شاخ و برگ گیاهان بر آن
ساخته‌اند.
گَله (gela)، گله بز و گوسفند
گُلّه (golla)، زایده‌ای، از گوشت اضافی در زیر گلوی بعضی از بزها شبیه به آویزه زینتی

- گِلَ دار (gela-dâr)، دامدار
گِلَ داری (gela dâr-i)، دامداری
گِلَ دو (geladu)، محل پروراندی
گِلَ دونی (gela dun-i)، پروراندی
گُلون (golun)، پستان دام (بز و گوسفند و گاو)
ماَرَه (mâra)، صدای بز و گوسفند
ماَزَه (mâza)، مازو، پُشت، کمر
مَسَقَل (masqal)، ابزاری فولادی برای تیزکردن کارد قصابی
مَشک (mašk)، مشک
مَشک دوز (mašk duz)، مشک دوز
مَشکُو (mašku)، مشکِ مشکه زنی، مشک دوز زنی
مَشکُو دُو (maškôdu)، محل استقرار مشک آب ← گُسی
مَشکول (maškul)، مشک کوچک که اغلب آن را با طنابی که به دو سرش وصل می کنند بر دوش می اندازند.
مَشکولِک (maškul-ek)، مشک بسیار کوچک مخصوص چوپانان
مَندال (mandâl)، گلّه بزغاله و بره
مَندال بو (mandâl bu)، چوپان بزغاله ها
مویینه (muyina)، جنس بز (نر یا ماده) (در مقابل پشمین)
می (mi)، مو
نِکار (nekâr)، قطعه چوبی مدرج به طول حدود ۳۰ سانتی متر برای اندازه گیری مقدار شیر روزانه
نِمک (nemek)، در فصل بهار، هر چند هفته یکبار، مقداری نمک آرد شده روی سنگ های صاف واقع در مسیر گلّه می ریزند تا دام آن را زبان بزند و کمبود نمک بدنش جبران گردد.
هَل (hol)، بی شاخ
هیچ (hič)، صوتی برای راندن گوسفند
هیچَه (hičča)، ← هیچ
هیخ (hix)، صوتی برای راندن بُز
هیخَه (hixa)، ← هیچ
هیرَه (hira)، مواد آماده هضم در معده یا روده کوچک
هیشت (hišt)، صوتی برای متوقف کردن گله ای که از راه اصلی منحرف شده باشد؛ هم چنین برای برگرداندن بز و گوسفند که به منطقه ممنوعه رفته باشد
هیشتان/ هوشتان (huštân/hištân)، صوتی برای رام کردن بز به هنگام شیردوشی

نشانه‌های آوایی

دال dâl (لاشخور)	d د	آرام ârâm	آ â
آدم âdam	دُ ð	آبر abr؛ بره bera	آه a
کار kâr	ر (زنشی) r	امروز emruz	اِ e
رند randa	ر (غلطان) r̄	اردو ordu	اُ o
زال zâl	ز z	کوه kuh	او u
سال sâl	س s	ایل il	ای i
شام šâm	ش š	کوثر kôsar	اُو ô
غار ġâr	غ ġ	کترک (بزرگاله)	آکشیده a:
فال fâl	ف f	ka:rek	
قاب qâb	ق q	ایل (ایل) e:l	آکشیده e:
کیسه kise	ک (پیشین) c	کونی (خانسی)	آکشیده o:
کال kâl	ک (پسین) k	چشمه بهاره ko:ni	
گیسو ġisu	گ (پیشین) ġ	بال bâl	ب b
گام ġâm	گ (پسین) g	پاس pâs	پ p
لال lâl	ل l	تار târ	ت (ط) t
مار mâr	م m	جام ĵâm	ج ĵ
نام nâm	ن n	آنچی (انجیر) andzi	جُ dz
وارو vâru	و v	چاک çâk	چ ç
هار hâr	ه h	چار (خزانه ذغال)	چُ ts
یال yâl	ی y	tsâr	
		xâl خال	خ x

چند نکته در مورد نشانه‌های آوایی

برای آگاهی خوانندگان گرامی از نحوه آوهای موجود در گویش دوانی، توضیح چند نکته لازم است:

– به دلیل یگانگی آوایی چون «الف، ع»، «س، ث، ص»، «ت، ط»، «ز، ض، ظ» و «ح، ه» از هر گروه یک حرف را به کار گرفته‌ایم و از بقیه حروف صرف نظر کرده‌ایم مثلاً به جای شرط کنون، شرت کنون، به جای عاریس، آریس، به جای صاوون، ساوون، به

جای حروم، هروم آمده است.

– چون در گویش دوانی غیر از آواهای کوتاه آواهای کشیده هم زیاد به کار می‌رود، برای مشخص شدن آن در نوشته‌های فارسی به صورت یک خط تیره که صدای حرف قبل از آن رویش قرار گرفته نشان داده‌ایم. علامت فونتیک آن به صورت «:» جلوه می‌کند. مثل کَرِک (ka:rek) = بزغاله، پِر (be:r) = انجیر وحشی و کُنی (ko:ni) = چشمه بهاره و از این قبیل.

– در این گویش آواهایی وجود دارد که در فارسی امروز نیست. مثل ts که آوایی است بین «s و t» در نتیجه ما دو حرف ts را برای آن به کار برده‌ایم. البته چون معادلی در فارسی برای آن نیست به دلیل نزدیکی آوای آن به «ج»، از همین حرف استفاده کرده‌ایم. مثل کوچی (ku ts i) = نوعی انجیر و چِرک (ts e:rek) = چرخ نخریسی و از این قبیل.

– آوای دیگری نیز در این گویش وجود دارد که در فارسی امروز نیست. به ناچار به دلیل نزدیکی آن به «ج» در کلمات فارسی از حرف «ج» استفاده کرده‌ایم. و چون صدای آن بین «d و z» است نشانه آوایی آن را dz قرار داده‌ایم مثل انجی (an dz i) = انجیر، گُنچ = (gon dz) زنبور قرمز.

– آوای دیگری وجود دارد که بین d و r است. این آوا نیز چون در فارسی نیست برای نمایش آن از حرف «ذ» استفاده کرده‌ایم. البته صدای آن شبیه به «ذ» فارسی نیست بلکه صدای th در انگلیسی دارد. نشانه آوایی آن را «ð» انتخاب کرده‌ایم مثل داد (dâða) = خواهر بزرگ‌تر، کُدنک (ko ðenek) = وسیله کوبیدن کاهگل پشت بام، و بدوَرَد = bedavord = گیاه بادآورد.

یادآور می‌شویم که هرگاه در کلمه قبل از d مصوت باشد d به ð تبدیل می‌شود ولی هرگاه قبل از حرف d صامت بیاید به صورت «d=» تلفظ می‌شود. مثل خوردن (xardan) = خوردن، واکندن (vâkandan) = حفر کردن و....

□